

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب زکات و خراج و مقاسمه بود.

که آیا حلال است گرفتنش برای شیعه با اینکه حسب قاعده و تأکیداتی که ائمه (ع) داشتند و این دستگاه خلافت را غیر مشروع می دانستند، باید حسب قاعده بگویند حرام است. چون الان اسم جمال صفوان جمال برده شد، حضرت می فرمایند همین مقدار که منتظری که این برگردد از سفر حج و پول شترها را بدهد، این همین مقدار حرام است که تو انتظار داری.

علی ای حال لذا حکم هم به حسب ظاهر خلاف قاعده دیده می شود. حکمش به اینکه جایز باشد.

به هر حال عرض کردیم مرحوم شیخ این مسئله را قرار داده تبعاً لمرحوم صاحب شرایع. جزو خاتمه بحث مکاسب محرمه قرار داده در عنوان معینی نیامده است.

و عرض شد که شیخ روایات را آورده. اول کلمات اصحاب را نقل کرده. دعوی اجماع در مسئله از چند نفر نقل شده است. شیخ اینها را به اصطلاح متعرض شده، دعوی اجماع را، و بعد یک مقداری هم متعرض مخالفین. که مثل مرحوم مقدس اردبیلی قدس الله نفسه. و ما بنا داشتیم اول عبارات شیخ را بخوانیم؛ چون دیدیم مرحوم مقدس اردبیلی قبل از شیخ نوشته، عبارت مرحوم مقدس را بخوانیم. یک طایفه دیگر روایات بود، چون بعد به یک مناسبتی ایشان دارد در همان جا متعرض می شویم.

البته خواندن عبارات بزرگان در بعضی از مناسبات، هم به خاطر بعضی از نکات و هم به خاطر گاهی اوقات عباراتشان صعوبتی دارد، سختی دارد.

عرض کنم که مرحوم علامه حلی در کتاب قواعد، در کتاب به اصطلاح ارشاد، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان ظاهر، و ایشان در کتاب ارشادش در بحث مکاسب محرمه متاجر، در مقدمه اش مطالبی را که فرموده، مرحوم آقای اردبیلی شرحی بر آن ارشاد نوشتند. در عبارت مرحوم علامه در ارشاد آمده و لا بأس بالرزق من بیت المال، همین طور و لا بأس آمده تا و ما يأخذه یعنی لا بأس یمأ يأخذه

السلطان الجائر که انشاء الله این فرق را مرحوم شیخ انصاری هم دارد. که اگر حالا سلطان غیر جائز بود، یعنی سلطان شیعه بود، اما غیر صحیح بود، ظالم بود، آن چطور.

و ما يأخذہ السلطان الجائر باسم المقاسمہ، به عنوان مقاسمہ از غلات و به اسم خراج عن الارض و به اسم زکات من الانعام و ان علم المالك، حالا خیلی ایشان دیگر توسعه دادند. حتی اگر مالک هم معلوم باشد. مراد ایشان ظاهرا از اینکه مالک معلوم باشد، نه اینکه علم تفصیلی، می دانیم در این اموال کسی آمده، می گوید این اموال من را به ظلم گرفتند. اگر مخلوط است می شود، اگر معین خارجی شد، نمی شود. حالا که ایشان که ظاهرا به ان علم المالکش که توسعه داده است.

مرحوم آقای اردبیلی در شرحش اولاً خب فرمودند که ما يأخذہ به عنوان لا بأس. خیلی خب

س: ایشان شرحشان چیست؟

ج: مجمع الفائده و البرهان. تازگی چاپ کردند. همین جامعه مدرسین چاپ کردند. چاپ قدیم هم دارد اما این چاپ جدیدی کردند، خیلی هم زحمت کشیدند، حدود چهارده جلد است. این جلد هشت مجمع الفائده، از صفحه ۹۷ ایشان متعرض شده است. من یک مقدار عباراتی را که مربوط به ما نحن فيه است می خوانم. آن مقدارش هم که ربطی ندارد متعرض نمی شوم.

اعلم ان الخراج و المقاسمہ هما المقدار المعین من المال، مقدار معینی است. بمنزلة الاجره، مثل اجرت می ماند. بمقدار المعین من المال فی الارض الخراجیه، این فی الارض الخراجیه را به آن قبلیش بنزید. این بمنزلة الاجره رابه اصطلاح امروز ما بین پرانتز یا بین دو خط کوتاه نوشته بشود. نه اینکه بمنزلة الاجره فی الارض الخراجیه. نه، مثل اجرت است لکن این مال معینی است، مقدار معینی است در ارض خراجیه. این از عبارت ایشان باید مفرداتش را هم شرح داده بشود.

بعد هم متعرض ارض خراجیه و ارض مفتوح صلحا و اشاره کرده، که دیگر من وارد نمی شوم.

این دو سه سطر ایشان چون احتیاج به یک شرح دیگری دارد وارد نمی شوم.

بعد می فرماید و المقاسمہ، این درست است این مطلب ایشان. در ارض خراجی اگر به نسبت از غلات گرفت، اسمش مقاسمہ است. اگر پول گرفت اسمش خراج است. دقت کردید؟ مثلاً ارض عراق، زمین عراق را بیاید بگوید آقا شما بیایید اینجا کشاورزی کنید، هر چه محصول بود، یک سومش مال من، دو سومش مال شما. این می گویند مقاسمہ. با محصول حساب می کنند.

اما اگر گفت بیا اینجا کشاورزی کنید، هر متر زمین این قدر بدهید. هر هکتاری این قدر بدهید. این می شود خراج. فرقش این است. درست است این بحث.

و المقاسمه الحصّة المعینه من حاصل تلك الارض مثل عشر مثلاً، یک دهم، و الخراج المال المضروب علیها غالباً، فلا یضر، بله، می گوید گاهی هم جابجا به کار برده شده است.

خیلی خب، حالا آن یکی دو مطلب دیگر فرمودند که بله، محل کلام الان نیست. البته بعد باز همان مطلبی را که عرض کردیم که این کدام ارض خراجی هستند؟ ایشان می گوید معلوم نیست بعد از پیغمبر (ص) کدام ارض خراجی بودند.

و ان علم ما یعلم المأمورة فی ذلک الزمان، باز مأمورش معلوم نیست.

و ان علم لم یعلم کون الفتح باذنهم؛ عرض کردم مرحوم مقدس اردبیلی انصافاً خیلی از مطالبی را که در این مثلاً هشت قرن، مثلاً بعد از عهد نصوص بین اصحاب موجود بوده و معروف بوده، شروع به تشکیک می کند. خوب است تشکیک اما همین جور تشکیکی که محصل دارد و ان علم و ان علم، خب اینها به جایی نمی رساند که

س: مشخص است که تحت تأثیر هیچ کسی بودند ایشان

ج: عرض کردم آن زمان چون مرحوم محقق کرکی رساله ای نوشته بود. ایشان ناظر به رساله محقق کرکی است. خودش هم رساله دارد. حالا من الان فعلاً حتی در رساله اش هم بحث دارد. من فعلاً از همین مجمع الفائده می خوانم؛ چون دیگر رساله اش طولانی است. اقلاً به این مقداری که اجمالاً.

بله، بعد دارد که ارض عراق مثلاً مفتوح عنوة بعد روایت آورده، صحیح حلی و صحیح مسلم. بله، آخرش هم دارد و دلالتها علی ثبوت المفتوحة عنوة غیر العراق بحیث یكون باذن الامام علیه السلام غیر ظاهر؛ بله این مطلب ایشان اجمالاً درست است. بعدش هم فتأمل هم دارد. همیشه غالباً یک فتأملی هم دارد.

بعد اجمالاً آن وقت خب دیگر اینها همه اش عرض کردم به این نحوه بحث به جایی نمی رسد. بحث اینکه غیر از عراق کجا، به صورت مفتوح عنوة است، طبیعتاً این جوری است که چون اهل بیت (ع) متصدی نبودند، روشن نیست. دستگاه های جور هم که حسابهایشان مختلف بود. یک عده می گرفتند آقا اینجا خراجی است، یک عده نمی گرفتند. این روشن نیست.

این مطلبی که ایشان گفته اجمالش درست است. و من انشاء الله تعالی حالا عرض می کنم چون دفعه عرض کردیم در این کتاب معجم البلدان حالا به حسب ذهن من، در ارض السواد، در عنوان سواد، در آنجا یک قصه ای را نقل می کنند در عراق که آن وقت به لحاظ مدائن و اینها، پایتخت ایران بود. عراق هم در آن زمان یعنی تا حد تکریت، یعنی تا حد همین شمال بغداد، نه کل عراقی که الان عراق به آن گفته می شود.

عراق عرب به اصطلاح، دامنه غربی کوه زاگرس که می خورد اولش هم هلوان بوده، وارد عراق می شده، از آن طرف هم طرف بصره و ابو الخصیب و اینها. از آن طرفش هم طرف سماوه، از طرف شمال هم دیگر تکریت. تکریت اول جزیره بود، عراق نبود. اصلا تکریت را جزو عراق حساب نمی کردند.

مراد از ارض عراق این است. اصطلاحشان این است. این را در کتاب مجمع البحرین شاید یک وقت دیگر هم عرض کردم، حالا دیگر امروز هم بگویم، حالا چون هی گفتم می گویم امروز بگوییم تا برسیم به آنجا. ایشان ادعا می کند که خراجی شدن این زمین، توسط قباد پدر انوشیروان است. حالا معروف بین علما این است که این کار را عمر کرد و با مشورتی که کرد و با مشورت امیر المومنین، لکن در آنجا این را به قباد نسبت می دهد. پدر انوشیروان، که قباد در وقتی که پادشاه، چون اینجاها خبر محصول بود، مخصوصا یک قسمتش معلوم می شود محصول رمان بوده، انار بوده به اصطلاح.

دارد که یک روزی قباد از لشکر جدا می شده و می رسد به یک جایی و می بیند که یک زنی مشغول نان پختن است، یک بچه ای هم دارد، فرض کنید سه چهار ساله. چیزی که برای او تعجب آور بود این بود. این زن که مشغول نان پختن می شد بچه می رفت مثلا سمت درخت عراق یک انار بچیند، زن آن غذا را ول می کرد، نان را ول می کرد، می آمد جلوی بچه را می گرفت می گفت نه دست، جلویش را می گرفت، بچه را می آورد این طرف که انار نچیند. باز مشغول نان می شد، باز می دید این بچه طرف انارها که انار بچیند. این قباد خیلی تعجب کرد که این زن با این حالت، این جوری این بچه می خواهد یک انار بچیند، نمی گذارد مانعش می شود، پرسید، حالا او نمی داند که این خود پادشاه است. پرسید که چرا نمی گذاری که این بچه انار بچیند؟ گفت این انار وقتش رسیده، باید مأمور مالیاتی شاه بیاید، مالیاتش را بگیرد، بعد ما مصرف بکنیم. تا هنوز مالیات نگرفته، ما مصرف نمی کنیم. نمی گذاریم کسی از این مال تصرف...

خیلی این قباد حالش به هم می خورد به قول ما و ناراحت می شود که مثلا این بدبخت رعیت این طور مراعات می کنند مخصوصا به این صورت. دو دقیقه می رود سمت تنور، باز می آید طرف بچه و طرف درخت انار...

س: مثل انارهای حیاط ما

ج: خب مثل انارهای حیاط ما به قول ایشان.

البتة ما که چیزی نمی گوئیم حالا آقایان هم می کنند. حالا قصه بچه نبوده که مادرش جلوییش را بگیرد.

علی ای حال بعد بر می گردد خب ارتشیان هم بر می گردد به دربار و مطرح می کند با به قول امروزی ما با هیئت وزیران که آقا این وضع بدی است خب این را ما با چشم خودمان دیدیم، بیچاره ها در فشارند، می گوید تا مأمور مالیاتی نیاید و مالیات نگیرد، ما این را مصرف نمی کنیم. بعد از مشورت زیاد تصمیمش به این می شود که مالیات را به جایی که بر انار بگذارد، بر خود زمین بگذارد. و لذا افراد بتوانند انار را مصرف کنند. مثلاً این آقا یک هکتار زمین گرفته، مالیات زمین بدهد، نه مالیات میوه. مالیات انار ندهد.

این اسمش بعدها شد خراج، خراج همین است. این که ایشان می گوید که مقاسمه از خود زراعت بوده، از خود کشت و کار بوده، و خراج مالی که بوده بر زمین...

به هر حال ایشان می گوید که این کار را قباد کرده است. حالا آیا واقعا احتمالا در زمان عمر هم به او گفتند که این کار در عراق سابقا شده، این مسلم است که ارض عراق خراجی بوده.

علی ای حال در این کتاب که این جور آمده

س: یعنی خانه مردم، خانه مردم آنجا کسی زندگی نمی کرده یا اگر می کردند خانه شان هم خراجی بوده؟

ج: ظاهرش. آن وقت در قصه نحوه خراجی را که عمر قرار داده، این طوری ذکر شده که سه نفر را که یکی همین عبدالله رواحه است یکی هم عثمان بن حنیف است. سه نفر را مأمور می کند برای ارض عراق که اینها خیلی هم عجیب است واقعا در آن زمان اینها با حدس و اینها چطور این زمین به این بزرگی، چون بعدها که دیوانی تشکیل دادند این را ثبت و ضبط کردند. مثلاً پنج هکتار اینجا، ده هکتار آنجا، این پنج هکتار دست این آقا این قدر باید بدهد، آن ده هکتار این قدر. خیلی عجیب است واقعا، با شتر از طرفهای بصره و ابو الخصب جنوب عراق تا تکریت تقریباً. اینها از آنجا شروع کردند به ضبط و ثبت زمین، معلوم می شود که یا حال حدس قوی، خود عبدالله بن رواحه که یک به اصطلاح آن زمان خراس می گفتند. تخمین یعنی خودش مأمور مالیاتی بود و تخمین می زد. و معروف بود که خیلی قوی است. عبدالله بن رواحه خیلی در خرس قوی بوده است.

خرس عرض کردم برای اینکه به اصطلاح امروزی‌های ما فرار مالیاتی نشود، از دو میوه‌ای که بقا و دوام داشتند، یعنی خرما و خشک و کشمش. از این دو تا زکات می‌گرفتند یا در قبل از اسلام عشر می‌گرفتند. از این دو میوه برای اینکه فرار مالیاتی نشود، مثلاً در وقتی که اینها اوایل غوره شدن، چون می‌دانید انگور اولش مثل یک خیلی ریز است، آنها نه، تقریباً دیگر بسته بود که معلوم بود می‌ماند، خراس‌ها می‌رفتند، زمین‌هایی که می‌دانستند مثلاً در اینجا چقدر مثلاً به اصطلاح خودشان کرم یا تاکستان هست، یا آنجایی که نخلستان بود، اینها مشخص بود می‌رفتند. یا خرما هم وقتی که بیاید بسته شد، آن حالت قبل از امرار یا بعضی گفتند امرار و اسفرار، آن وقت اینها می‌رفتند چون این دو تا میوه از خصلتشان این بود که میوه‌هایش از برگ جدا بود. یعنی انگور آویزان بود، خرما هم آویزان بود. و لذا عنوان خرس را برای مثل انار و سیب و اینها قرار نمی‌دادند.

میوه جانی که لا بلای برگ بود، این یک سنت‌های مالیاتی است که الان دیگر اینها را حساب نمی‌کنند.

خرس را برای فقط جو و گندم، برای جو و گندم هم نمی‌فرستادند. برای زراعت زمینی نمی‌فرستادند. برای میوه می‌فرستادند، آن هم دو تا میوه فقط که به اصطلاح عبارت از خرما یعنی خرما، خرما و رطب نه، خرما و کشمش بود. چون این دو تا حالت بقاء داشتند. و همیشه عرض کردم این واقع خارجی خیلی مهم است. یک روایت دارد اذّا خرس، مرحوم آقای خویی می‌فرمایند خرس فرق می‌کند. گندم و جو اینها فرق نمی‌کند. اصلاً این گندم و جو خرس نمی‌کردند. این روش مالیاتی بوده، یک ترتیب معینی بوده، این جور نبوده که به اطلاق لفظی تمسک بکنند.

به هر حال چون این دو میوه هم جدا بودند از برگ، آویزان بودند، می‌توانستند اینها را تخمین بزنند. آن وقت می‌آمد آن مأمور مالیاتی یک دوری در این تاکستان یا نخلستان می‌زد، مثلاً می‌گفت شما امسال به اصطلاح امروز ما هشت تن مثلاً انگور دارید. این هشت تن انگور، آن وقت می‌آمدند این کار را می‌کردند. یک سومش یا یک چهارمش مال شما. از همان اول در دفتر دیگر مثلاً یک چهارمش را اگر کم می‌کردند، دو تن. ضبط دفتر می‌کردند شش تن. می‌گفتند هشت تن، حدود هشت تن انگور داریم، دو تن را حالا مثلاً گنجشک می‌خورد، بچه می‌خورد، مهمان می‌آید، گرفتار می‌شود، اینها هم حذ، دو تن هم حذف، شش تن را می‌نوشتند. آن وقت اگر این شش تن خشک می‌شد، مثلاً می‌شد سه تن. من باب مثال عرض می‌کنم. اینها در دفترهایی که داشتند دفترهای مالیاتی یا دیوان، دیوان خراج به قول بعدها شد دیوان خراج. در آن می‌نوشتند که آقای فلانی که تاکستان دارد، هشت تن تخمیناً خرس در لغت عرب و حزر نه حذر، با ح حتی

و ز، حزر به معنای تخمین است. سابقا عرض کردم الان هم در خود عراق عربها به معما می گویند حزوره، از همین ماده است. حزوره از همین ماده حدس و تخمین است.

علی ای حال حزر هم می گفتند. خرس هم می گفتند. در روایات ما بیشتر خرس آمده اما حزر هم بود در اصطلاح تاریخی حزر هم هست. و بعدها اصلا حزر را مطلق تخمین می گفتند.

عرض کردم در بعضی از متون تاریخی هست که مثلا فلان محدث آمد بغداد تحدیث کرد مثلا مکان زیادی پر شد، عرض کردیم این قدر زیاد بود که معید می گذاشتند، یک لفظ دیگر دارد معید نیست، یک چیزی شبیه این. مثلا اینکه می گفت حدثا به فاصله ده متر یکی می گفت حدثا، به فاصله ده متر آنطرف یکی می گفت حدثا، تا صدا برسد. بلندگوی انسانی به اصطلاح می گذاشتند چون جمعیت زیاد بود.

دارد که ثم لما تفرق مثلا جماعه، حزر المكان، این حزر دارد اینجا. حزر تخمینا. یعنی می آمدند می دیدند چند زرع در چند زرع است؟ فرض کنید در هر زرعی دو نفر، آن وقت در بعضی دارد سی هزار نفر حاضر بودند تا هفتاد هزار هم من دیدم. مثلا فلان محدث که آمد در بغداد تحدیث کرد، بعد از اینکه جمعیت متفرق شد، تخمین زدند، تخمین اینجوری، یعنی مساحت زمین را حساب کردند، در هر متر مثلا دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر، تخمینا گفتند در اینجا هفتاد هزار نفر برای سماع حدیث آمدند.

و لذا کرارا عرض کردیم اهل سنت خیلی روی مسائل فهرستی کار نکردند. چون ماشاء الله از یک محدث ممکن است ده هزار نفر نقل بکنند، بیست هزار نفر... حالا ما کتاب صلاة حریض که داریم مهمترین کتاب ما در صلاة کتاب حریض است دیگر. اگر نباشد واقعا شاید یک چهارم کتاب کافی از بین برود در بحث صلاه. این همه اش سه تا چهار تا راوی دارد. کتاب صلاة ما حریض ما سه چهار تا راوی بیشتر ندارد.

اما آنها اینقدر زیاد داشتند لذا نیازی به این مباحث فهرستی هم پیش آنها مطرح نبود.

علی ای حال کیف ما کان اینها می آمدند تخمین می زدند آن وقت طبق این تخمین می نوشتند. دقت کردید؟

آن وقت همین عبدالله بن رواحه و عثمان بن حنیف یک نفر دیگر هم هست حالا اسمش را، شاید در بحث اراضی خراجی کامل... اینها با شتر از جنوب عراق تا تکریت را حساب کردند. آن وقت نحوه حسابشان این بود، جاهایی که مرتفع بود که قابل کشاورزی نبود،

استثناء کردند. جاهایی که منخفz بود که ما اصطلاحا ما الان مرداب مانند می گوئیم، عربها الان هور می گویند. یا مستنقع می گویند. الان بیشتر مستنقع می گویند. هور بود، این هم قابل کشاورزی نبود، اینها را هم استثناء کردند.

یعنی در حقیقت دقیقا از جنوب عراق تا تکریت فقط زمین های قابل کشاورزی را اندازه گرفتند. و در دیوان که ثبت کردند، شد سی و شش میلیون جریب. ضبط شده. و به اینها دادند که عرض کردیم پولی از اینها گرفتند.

این پدیده این طور که در این کتاب آمده اصلش به قباد بر می گردد. بعید هم نیست. شاید به عمر گفتند که در اینجا اینجور رسم بوده به خاطر اینکه این زمین زراعتی است، آب فراوانی هست، و این نمی شود مثلا این را فقط حقش این است. و مشکلات مثلا مالی دارد، راحت تر است.

به هر حال این راجع به این. یک مقدار دیگر عبارت مرحوم آقای مقدس اردبیلی را می خوانیم.

و بالجمله الظاهر كون العراق مفتوحة لكن تعيين ارض منها بانها كانت مأمور فی ذلك الزمان، محل التأمل؛ خیلی بعید است، خب این کوفه که خب مأموره بوده دیگر.

لذا عرض کردم این مشکل الان هم هست؛ چون الان فتوای آقایان این است که ارض عراق قابل تملک نیست اصلا. خب الان شما می دانید مخصوصا سفرهای اخیرا در زمانهای ما الان در همین چند سال قطعات بسیار بزرگ چندین هکتاری گرفته شده، مجتمع های طلبه ها ساخته شده است. مثلا دویست تا خانه، سیصد تا خانه، اینها خیلی بزرگ است. اینها نمی دانیم چه جور وقفش می کنند؟ اصل این مشکل هم عرض کردم از زمان صفویه شروع شد که اینها شیعه در آنجا مدتی سلطه پیدا کردند که با این ارض خراج چه کار بکنند؟ این مشکل الان هم هست. خیال نکنید این مشکل سابقا بوده، همین الانش هم این مشکل است.

چون قطعا زمینهای اطراف کوفه قطعا خراجی بودند. یعنی در آن شبهه ندارد. امکان ندارد غیر از این باشد.

حالا شاید خانه هایشان بالخصوص مثلا به اندازه مسکن ظاهرش این است که کلا. به هر حال این یک مقدمه ایشان گفته که ما دیگر فعلا خیلی مقدمه ایشان را نخواندیم؛ چون اینها را باید بحثش بعد در آخر بحث مرحوم شیخ راجع به اراض خراجیه صحبت کرده، ما هم آنجا صحبت می کنیم.

و اما حلیتهما، این وارد بحث علمی اش.

.....
کما حلیتها یعنی خراج و مقاسمه. یاخراج و مقاسمه از یک طرف و زکات. شاید مثلا. تسمیه ایشان به این لحاظ.

کما هو الظاهر اکثر العبارة، که ظاهر اکثر عبارات حلیت، انشاء الله خواهد آمد. مرحوم شیخ انصاری خلافاً لمرحوم مقدس اردبیلی
هی عبارت آورده که اینها ادعای اجماع کردند. مرحوم اردبیلی دارد تشکیک می‌کند.

س: استاد امام حسین (ع) آن زمینهای اطراف کربلا را از آن شخص خرید.

ج: می‌گویند امیر المومنین (ع) خرید. روشن نیست این قصه‌هایی است که روشن نیست.

کما هو ظاهر اکثر العبارة حلیتهما لكل احد مستحقاً لذلك كالمصالح یا مُصالح نمی‌دانیم حالا چیست، ام لا قليلا كان او كثيراً، بشرط
عدم التجاوز عن العادة التي تقتضي كونهما به اصطلاح اجرةً، می‌گویم بعضی وقتها عبارات ایشان این قدر مغلق است، می‌خواهیم درست
بگوییم مراد ایشان چیست، مشکل داریم.

باذن الجائر، ظاهراً این طور باشد. یعنی مثلاً به نحو اجاره از جائز مثلاً. سواء كان آن جائز مخالفاً او موافقاً، این عبارتش واضح است.
آن یک سطرش که کمی مبهم است برای ما. آن جائز از شیعه باشد یا از سنی باشد. قبضهما ام لا و عدم حلیت، و عدمها، بدون اذن، بدون
اذن او حلال نیست. ما نمی‌توانیم خراج مقاسمه را بدون اذن جائز ظالم بگیریم. مع كونه جائز و ظالماً في الاخذ و الاذن، خب می‌گوید
فتوای علما نتیجه‌اش این است. شما ارض عراق را اگر از به اصطلاح با اذن باشد مطلقاً جایز است، بدون اذن هم حتی بدون اذن از جائز،
سلطان فرض کنید بنی عباس، حالا اگر شما می‌توانید بروید یک تکه‌ای از زمین عراق را بگیرید بدون اذن آنها انجام بدهید، می‌گوید
نمی‌شود. باید بروید اجازه آن را بگیرید.

و عدم اباحتها مع وجوب الدفع اليه، اصلاً حلال نیست مگر اینکه بروید به آن جائز بدهید. اشکالات ایشان روشن است؟ ایشان
می‌گوید این مطلب که حلیت آن طور باشد، عدم حلیت آن طور باشد، شما اگر اجازه این ظالم جائز را نگیرید اصلاً برای شما حلال
نیست. نمی‌توانید تصرف کنید. حتی اگر شما کسی به شما داد بروید به دستگاه ظلمه آن رابدهید.

مع كونه، بله، و عدم اباحتها مع وجوب الدفع اليه و الى من يأمره، یا خودش بگیرد یا مأمور بگذارد. برای شما واجب باشد که تصرف
نکنید مگر بروید به آن حکومت ظالم بدهید. فرض کنید حکومت بنی عباس؛ یا حالا زمانی که مرحوم خود مرحوم مقدس اردبیلی با آن
مشکل بود، ترک‌های عثمانی، چون ایشان زمان عثمانی است دیگر. بگوید چون عراق تحت نفوذ عثمانی است ما نمی‌توانیم در این ارض
عراق تصرف بکنیم، حتی اگر امکان دارد. تصرف بکنیم، مگر با اجازه این حاکم عثمانی که مخالف هم هست و ظالم هم است.

س: به خاطر هرج و مرج که پیش می آید؟

ج: بله، ایشان می خواهد بگوید تمام اینها را بخواهیم اثبات بکنیم مشکل است خب. روشن شد؟ ایشان می گوید این حرفها را بخواهیم اثبات بکنیم. چون بحث حلیت نیست، این دنباله دارد. وقتی حلال نبود یعنی بدون اجازه حرام است. یعنی اگر گرفتی باید بروی به او بدهی، باید بروی به دولت عثمانی بدهی. و حالا من نمی خواهم چون کمی هم تاریخ صحبت کردم، انصاف قضایا حالا اینها چون یک شرحی دارد، در زمان عثمانی ها به خصوص در این منطقه نجف و کربلا در حال عادی، حالا غیر از آن جنگ هایی که داشتند، غیر از آن تجاوزاتی که داشتند، در حال عادی در این مناطق شیعه نشین خیلی اذیت می کردند. اصلا کلا در کل مناطق خودشان اصلا مردمانی بودند که اذیت می کردند. خصوصا باز در این مناطق شیعه نشین. خیلی اذیتهای بدی می کردند که حالا نمی خواهم نقل بکنم.

و عدم اباحتها مع وجوب الدفع الیه، اصلا شما حق ندارید شیعه، مثلا خود مقدس اردبیلی اگر یک جایی مثلا یک عراقی یک مقدار زمینی آمد و مثلا گندم چیزی داد شما حق ندارید تصرف بکنید مگر بدهی به دولت عثمانی. این زمان، زمان دولت عثمانی است.

الا مع وجوب الدفع الیه او الی من یأمره الی باید باشد، و الی دارد. و عدم، از طرف دیگر هم رعیت هم بگوییم به شیعیانی که در عراق هستند، شما حق کتمان ندارید. حق دزدی ندارید. بوجه من الوجوه، نمی توانید دزدی کنید. حالا می گوید من امکان دارد به جای اینکه این مالیات را بدهم به دولت عثمانی، مثلا توش قر و قاطی خاک و از این جور چیزها بکنم، به جای اینکه دویست کیلو گندم بدهم، صد کیلو گندم بدهم بقیه اش خاک و نمی دانم ارزن و مرزن قرار بدهم، می گوید نه نمی شود حرام است. باید حتما به دولت بدهی و به همان دولت غاصب.

دقت می کنید ایشان می خواهد چه بگوید؟ می گوید شما فقط نگو اجماع هست بر حلیت، این حلیت توابع دارد. بیایید حساب هایش را بکنید، می شود شما همچین فتاوایی بدهید؟ روشن شد چه می خواهد بگوید ایشان؟ می شد شما این حرفها را بزنید؟ زمان ایشان زمان عثمانی است. می شود بگویید ما الان به شیعیان عراق بگوییم که آقا شما حق ندارید این زمین خراجی است، باید خراجش را بدهید. من هم که فقیه هستم حق ندارم از شما بگیرم. من هم اگر گرفتم باید بدهم به دستگاه عثمانی. سرقت هم نمی شود کرد. کتمان هم نمی شود کرد.

و عدم جواز کتمان، روشن شد؟ من مراد من التفات می فرمایید؟ مرحوم مقدس اردبیلی در حقیقت می خواهد فقه را باز بکند. آن واقع گرایی را. می گوید شما می نویسید حل خراج و مقاسمه، این حل خراج کافی نیست. این دنباله دارد. این فقط الف نیست. این تا یا دنباله

دارد. این دنباله اش اینهاست. اگر شما گفتید خراج مال این است، مقاسمه مال این است. این لوازم را هم دارد. آیا واقعا شما ملتزم به این لوازم می شوید؟ می شود این را التزام داد تا اینجا؟ و عدم جواز کتمان الرعیه و سرقة منهما، منهما یعنی خراج و مقاسمه. بوجه من الوجوه مع کونهما اجرة للارض، و منوطة برأى الامام و برضا الرعیه.

این منوط للاصل کما هو، با اینکه این منوط به رضای رعیت است. خب اینجا هم که رضا نیست که به زور. بعد ایشان می گوید و اما حلیتهما بعد تمام این احکام فهی بعیده جدا. از این به اصطلاح به قول معروف از این عطف های طولانی. بعد از شش هفت سطر و اما حلیتهما با این ترتیب و با این لوازم، فهی بعیده جدا.

یدل على العدم، اولاً نمی شود این حلیت را قبول کرد. عقل، نقل، اصل، قاعده اولی این است. خب ما چه جور بگوییم مثلاً به مردم شیعه عراق بگوییم بیا این کار را بکنند، اموال خودشان را کتمان نکنند، سرقت نکنند، اگر دست یک شخص دیگر افتاد، بردارد برود حتماً به والی عثمانی بدهد. و بدون اجازه او، بدون اجازه هم تصرف نکنند. تا او اجازه بدهد دقت فرمودید؟

یدل على العدم العقل و النقل و الاصل و ولا دلیل علیها، اصلاً این حلیت دلیلی ندارد.

مع الاشكال فی تحقیقها و ثبوتها فی نفسها؛ اگر به اصطلاح احتمالاً اشکال فی تحقیقها، مثلاً شاید اصل حلیت باشد. ممکن است مراد سیره باشد.

ثم العلم بها، بعد بگوییم ما علم داریم که این مطلب ثابت است این حلیت، ثم ثبوتها بالنقل و حجيتها، و ما الدعی و ما نقل ایضاً الاجماع صریحاً؛ اما انصافاً اصل حلیت برایش اجماع هست. حالا ایشان تعجب می کنم این دیگر این مطلب اخیر ایشان قابل قبولی اش مشکل است. انشاء الله من بعد چون اول گفتم عبارت ایشان را بخوانیم بعد عبارت شیخ. چون این اینطرف قصه است، شیخ آن صرف قصه است. این دو طرف برای اینکه روشن بشود.

البتة مرحوم شیخ هم با زمانی عثمانی هاست، ایشان هم زمان عثمانی است.

مع و ما الدعی و ما نقل ایضاً الاجماع صریحاً بل قیل انه اتفاق، نه لفظ اجماع هم آمده است. البتة من توضیحات را کرارا عرض کردم. در رسائل مرحوم شیخ هم آمده.

بحثی است که مثلا اگر گفتند اتفاقی غیر از این که بگویند اجماع. لا نعلم فيه خلافا، لم اجد فيه خلافا، بلاخلافا، بل هو فتوی الاصحاب؛ عبارات مختلف را آوردند که کدامش دلالت بر اجماع می کند یا نمی کند.

و عرض کردیم این مطلب را تقریبا تا جایی که من می دانم حالا لا اقل حد علم خودم را می گویم. به این تحلیل و با این تقریب و فرق بین عبارات، برای اولین بار مرحوم شیخ اسدالله به اصطلاح تستری شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کشف الغناء آورده است. که مرحوم شیخ هم اگر دقت بکنید، رسائل اگر دقت بکنیم بحث اجماع منقول را که دارد در اوایل حجیت ظن، یک صفحه و نیم یا دو صفحه است، این مال خود شیخ است. بعد می گوید ان لعبض المعاصیرنا رسالة، اشاره می کند به کتاب کشف الغناء. این بحث اجماع منقول شیخ یک مقدار طولانی شده. این طولانی اش این خلاصه کشف الغناء مرحوم تستری است. این مطلبی که مرحوم شیخ آوردند بعد از یک صفحه و نیم، دو صفحه بعد اگر دقت بکنید، آن وقت عبارت ایشان را آوردند و موجز. البته آن یک کتاب است خودش. موجز و بعضی از تعلیقاتی که خودشان فرمودند.

بل قیل انه اتفاق، و نقل عبارة البعض، یا نَقْل حالا این اگر نَقْل باشد به قرینه خارجی مگر مرحوم مقدس اردبیلی. از اینجا اشاره می کند به مرحوم محقق کرکی. عرض کردم اصل مطلب را مخصوصا دولت صفویه به عنوان ولی فقیه شان مرحوم کرکی بود، ایشان با ایشان در می افتد.

بل نَقْل عبارة البعض، یا نَقْل عبارة البعض فی الرسالة المدونة لهذه المسئلة بخصوصها؛ مراد رساله قاطعة الجاج فی حل الخراج، رساله مرحوم محقق کرکی این است. قاطعة اللجاج.

فی الرسالة المدونة لهذه المسئلة بخصوصها مع كثرة الاهتمام بتحقیقها؛ با اینکه این مسئله خیلی، خب راست هم می گوید ایشان. انصافا این مسئله در آن زمان خیلی محل حاجت بوده، البته حالا مقدس اردبیلی تا آخر در وقتی بوده که من گفتم عثمانی، زمان، زمان عثمانی است.

آیا کلا در زمان عثمانی یا در زمانی که دست صفویه بوده است.

و اثبات الاحادة فيها ثم قال فهو اجماع؛ یعنی مرحوم مقدس اردبیلی می خواهد بگوید آقا اجماع نیست. این را مرحوم محقق کرکی استظهار کرده است. عبارات را نقل کرده بعد گفته ثم فهو اجماع. پس در حقیقت اجماع نیست.

و فيه ما فيه؛ این هم قبول نداریم که اجماعی باشد. حالا عرض می‌کنم چون بعد شیخ خواهد آمد اصرار دارد به اجماع. این دو تا طرف با همدیگر دو طرف یک نقیض هستند.

و فيه ما فيه لعدم ثبوت الاجماع بعبارة البعض؛ انشاء الله خواهد آمد که مرحوم شیخ خواهد گفت نقل اجماع مستفیض است نه فقط فتوا. یعنی یک دفعه شما فتوای ده نفر را در می‌آورید بعد می‌گویید اجماع. این همینی است که مرحوم مقدس اردبیلی می‌خواهد بگوید. می‌گوید این آقا اینجوری کرده، عبارت ده تا فقیه را آورده بعد می‌گوید فهو اجماع.

لکن شیخ خواهد آمد انشاء الله می‌خوانیم متن شیخ را یادتان باشد، شاید هم فردا بخوانیم؛ چون دیگر ایشان معلوم شد عبارتش معقد است و اصل مطلب را می‌خواستیم بگویم.

مرحوم شیخ می‌گوید نقل اجماع، مراد از نقل اجماع نه فقط فتواست، چندین نفر گفتند اجماعی. چند نفر، بیش از یک نفر. مستفیض به معنای بیشتر از واحد و کمتر از تواتر. اصطلاح مستفیض این است. نه اینکه فقط یک نفر نقل اجماع کرده، عده زیادی نقل اجماع کردند. نه فقط فتوا دادند، تعبیر به اجماع کردند.

و قد ذکر اباحة الشراء فقط مثل و قد ذکر اباحة الشراء فقط؛ ببینید مرحوم مقدس اردبیلی دقت می‌کنید چقدر ظرافت، می‌گوید بر فرض هم باشد در جمله‌ای از این روایات یا در اجماعات، شراء است، خریدن گندم، نه اینکه بقیه این آثار که گفتیم. فقط آمده شما گندمی که از خراج و مقاسمه است می‌توانید بخرید. اما اینکه دیگر ملک دولت است، تصرف نکنید، بروید اجازه بگیرید، کتمان نکنید، اینها در روایت نیامده

س: محل بحث هم همان شراء است دیگر

ج: خب نه می‌گوید این حلیت که این آثار باشد. این آثار که شما کتمان نکنید، حق ندارید مالیات را مخفی بکنید، حق ندارید خراج را ندهید، بروید به حکومت عثمانی بدهید

س: آن که اجماع رویش رفته کدام است؟

ج: می‌گوید شراء. ایشان می‌گوید شراء. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

و قد ذکر اباحه الشراء فقط یا ذکر ایشان، مثل عبارة نهاية الشيخ على ما نقل في هذه الرسالة، حالا نمی دانیم شاید هم نهاییه در اختیار مقدس اردبیلی نبوده، علی الحکایه نوشته.

و يظهر من شرح الشرائع ایضا؛ ظاهرا مرادش از شرح شرایع باید ظاهرا مسالک الافهام شهید باشد. ظاهر چون اصطلاح شرح شرایع تا مدت‌ها روی مسالک گفته می‌شد. اصطلاحا.

دعوی الاجماع فی الجملة، می‌آید شیخ نقل می‌کند. فالسماع منهما مشکل؛ منهما یعنی از محقق کرکی و شهیدثانی.

سماع دعوی اجماع، قبول بکنیم که این دعوی اجماع هست مشکل است.

و قد ادعی فیهما، ادعی فیهما، باید ادعی بخوانیم، فیهما یعنی شرح شرایع و رساله محقق کرکی. دلالة الاخبار المتضافره علیه؛ بعد خودش ایشان و ما عرفت، ما که ندیدیم، ما نفهمیدیم، ما عرفتها، من چنین چیزی نفهمیدم. و ما فهمتها من خبر واحد؛ از یک خبر هم من ندیدم، حالا ایشان می‌گویند اخبار متضافره، حالا ما خواندیم اخبار را، دو سه روز اخبار را خواندیم، ایشان می‌گویند من از یک خبر هم نفهمیدم.

و كأنه البته عرض کردم مرحوم مقدس اردبیلی از کانه‌ها در این کتاب زیاد دارد. بعضی این را به معنای تشکیک گرفتند. معلوم نیست حالا شاید تعبیر ایشان باشد.

و كأنه لذلك مدعا فی المنتهی، در کتاب منتهی مراد علامه عرض کردیم کرارا مرارا، همچنان که ما در بحث‌های خودمان اعتمادمان بیشتر روی کلمات قدما است، مثل مرحوم محقق کرکی، مثل مرحوم محقق اردبیلی، بعدها مثل صاحب جواهر، اینها خیلی روی کلمات محقق و علامه عنایت دارند زیاد. حالا ما تصادفا کم می‌خوانیم. این یک زمانی است که خیلی روی کلمات علامه، علامه در زمان محقق اردبیلی مثل شیخ در زمان قبل از ایشان است. اصلا این دو تا کانه‌ها عوض می‌کنند. محور می‌شوند. محقق در شرایع و علامه در کتبش. و منهم...

مثلا علامه در منتهی ادعای اخبار را اجماع نکرده، ببینید کانه، چون ایشان هم شاید نفهمیده دلالت. مدعا فی المنتهی، منتهی که اشاره به کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، از کتابهای خوب علامه است. انصافا خوب نوشته مخصوصا که الان هم اخیرا چاپ کردند. چون سابقا چاپش خیلی غلط بود، چیز وحشتناکی غلط بود، آن چاپ دو جلدی قدیم. به قول آن شوخی می‌گفتند منتهی، منتهی فی الغلط.

بل استدلال علی ذلک ، مرحوم علامه در کتاب منتهی بالضروره و دفع الحرج، خوب دقت بکنید. ضروره هم مرادش اینجا نه ضروره المذهب، این که از اجماع قوی تر می شود. یعنی مردم مضطربند چه کار کنیم باید این اموال را بخریم دیگر، گندم بخریم از دولت بخریم، در این گندم مال خراج است، مال مقاسمه هست، و دفع الحرج؛ این به قرینه دفع الحرج مراد از ضروره روشن است.

و اثبات مثله بمثله بعید؛ این که ما بیایم این مطالب را اثبات بکنیم بگوییم حلال است و به خاطر این ضرر و ضرورت این بعید است. چون می دانیم به طور کلی بنایشان به این است که اگر بر فرض ضرر و ضرورت باشد، برای کسانی که ضرر هست، کسانی که نیست نه دیگر ضرورت ندارد. در این مناطقی هستند که شیعه هستند، شیعه نشین هستند مشکل ندارند خب چه مشکلی دارند که از خودشان بخرند، نخرند از خراج مقاسمه نخرند.

البته من عرض کردم یکی از مبانی مرحوم آقای نائینی که البته آقای خوبی هم می فرمایند. چاپ هم شده در لابلای حرفهای خوبی. حرفهای قشنگی است از مبانی مرحوم نائینی. ایشان لا ضرر را شخصی می دانند، لا حرج را نوعی می دانند. فرق بین لا ضرر و لا حرج را به این می دانند. که لا ضرر شخصی است، لا حرج نوعی است. مثلاً اگر فرض کنید هوا سرد است که نود و نه درصد مردم نمی توانند وضو بگیرند با آب، آب سرد است. یک درصد می تواند بگیرد مثلاً. خب چون شخصی است، آنها که نمی توانند بگیرند این یکی بگیرد. این یکی که می تواند بگیرد. اما جایی که حرج باشد، اگر برای نود درصد حرجی باشد کافی است، بقیه هم برایشان نیست، اصلاً حرج بر می دارد. حالت حرجی که نوعی شد بر می دارد.

البته مرحوم آقای خوبی قدس الله سره رد می کردند و حرج را هم شخصی می گرفتند. می گفتند آن هم برایش حرج شخصی است. فرق نمی کند، حرج و ضرر از این جهت فرق نمی کند اگر برای شخص نباشد ما هم که گفتیم هر دوش مشکل دارد. هم حرج و هم ضرر. و من ما استدلال علیه فی الرسالة المنفردة من الاخبار دیگر فردا انشاء الله می خوانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين